Saba Scientific Journal, Volume 5, Issue 9, 2026, pp. 87-102

پژوهش نامه صبا
Biannual Journal of Saba

The Linear Progression and Intellectual System of Nasir Khusraw in the Jami‘ al-Hikmatayn

Aslishah moosavi [1*]، Salman rahimi [2]

1.*Master's graduate of Persian language & literature, Open University, Al-Mustafa International University of Qom, Qom, Iran. (Corresponding Author)

2. Director of the Department of Persian Language and Literature, Virtual University; Faculty Member, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. s.rahimi@mou.ir

ARTICLE INFO

Key Words:

Nasir Khusraw Qubadiani,

philosophical style,

technical terms,

intellectual system,

Jami,

al-Hikmatayn ,

ABSTRACT

Nasir Khusraw Qubadiani—a prominent philosopher, sage, and Ismaili stands among the pioneers in bridging reason and revelation within Persian prose; by leveraging linguistic potential, he has articulated his complex ontological and hermeneutic systems into coherent, reasoned texts. The present study analyzes al-Hikmatayn by examining Nasir Khusraw's intellectual system and the linear progression of his thought, aiming to elucidate the connection between his linguistic structures and his philosophical worldview. The fundamental question is how the intellectual system of Nasir Khusraw—as an Ismaili and philosopher—manifests across various linguistic strata (phonological, lexical, syntactic, and rhetorical) to shape a distinctive intellectual style. Employing a descriptive-analytical method based on the analysis of textual data, this study demonstrates that Nasir Khusraw's style possesses not merely aesthetic value but serves as a systematic instrument for articulating a form of hermeneutic rationalism. The findings indicate that in Jami‘ al-Hikmatayn, the predominance of an argumentative syntactic layer and philosophical vocabulary reflects the logical structure governing Ismaili cosmology. Ultimately, Nasir Khusraw's intellectual style emerges from the interplay between demonstrative reason and hermeneutic faith—a relationship represented in this work through a complementary linguistic structure. Jamial Hikmatayn is characterized by a philosophical-disputational style, replete with technical terminology and rational arguments.

***Corresponding Author:**

Email: *aslishaimoosavi1400@gmail.com*

*ORCID:

ORCID: *0000-0002-4221-4088*

Article Address Published on the Journal Site:
https://saba.journals.miu.ac.ir/article_12620.html

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF AUTHORS	NATIONʿALĪTY OF AUTHOR
10	2	(Iran)

نشریه علمی صبا، دوره ۵، شماره ۹، سال ۱۴۰۵، صفحات ۸۷ تا ۱۰۲

پژوهش‌نامه صبا
Biannual Journal of Saba

سیر خطی و نظام فکری ناصرخسرو در کتاب «جامع الحکمتین»

اصل شاه موسوی [۱*]، سلمان رحیمی [۲]

۱. * فارغ التحصیل کارشناسی ارشد زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

۲. مدیر گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه مجازی،هیات علمی جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران. s.rahimi@mou.ir

اطلاعات مقاله

کلمات کلیدی:

ناصرخسرو قبادیانی،

سبک فلسفی،

اصطلاحات فنی،

نظام فکری،

جامع‌الحکمتین ،

چکیده

ناصرخسرو قبادیانی، فیلسوف، حکیم و داعیِ برجستهٔ اسماعیلی، از جمله پیشگامانِ پیوند میانِ عقل و وحی در نثر فارسی است که با بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی، نظام‌های پیچیدهٔ هستی‌شناختی و تأویلی خود را در قالب متونی منسجم و استدلالی صورت‌بندی نموده است. پژوهش حاضر با تحلیل سیر خطی و نظام فکری ناصرخسرو در کتاب «جامع الحکمتین» و با هدفِ تبیین پیوند میانِ ساختارهای زبانی و جهان‌بینیِ حکمیِ ناصرخسرو، به تحلیل جامع‌الحکمتین پرداخته است. پرسش بنیادین این است که نظام فکری ناصرخسرو به‌عنوان یک داعی و فیلسوف اسماعیلی، چگونه در سطوح مختلف لایه‌ای (آوایی، واژگانی، نحوی و بلاغی) نمود یافته و منجر به شکل‌گیری یک «سبک فکری» متمایز شده است؟ این مطالعه با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل داده‌های متنی، نشان می‌دهد که سبک ناصرخسرو صرفاً واجد ارزش‌های زیباشناختی نیست، بلکه ابزاری نظام‌مند برای صورت‌بندیِ «عقل‌گراییِ تأویلی» است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در جامع‌الحکمتین، غلبهٔ لایهٔ نحویِ استدلالی و واژگانِ فلسفی، بازتاب‌دهنده ساختار منطقیِ حاکم بر جهان‌شناسی اسماعیلی است. در نهایت، سبک فکری ناصرخسرو، تابعی از تقابلِ میانِ عقلِ برهانی و ایمانِ تأویلی است که در این اثر، در قالب ساختار زبانیِ مکمل، بازنمایی شده است. «جامع‌الحکمتین» دارای «سبک فلسفی-مناظره‌ای» با اصطلاحات فنی و برهان‌های عقلی است.

* نویسنده مسئول

Email:aslishaimoosavi1400@gmail.com

*ORCID:

ORCID: 0009-0001-9411-1734

نشانی مقاله دروب سایت:

https://saba.journals.miu.ac.ir/article_12620.html

تعداد منابع	تعداد نویسندگان	ملیت نویسنده
۱۰	۲	(ایران)

مقدمه

ناصرخسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱ ه.ق)، از برجسته‌ترین و پرآثارترین اندیشمندانی است که در دوران شکوفایی حیات علمی و ادبی قرن چهارم و پنجم هجری فعالیت می‌کرد. اگرچه در تاریخ ادب فارسی، نام او غالباً در کنار شاعران و نویسندگان بزرگ نثر ادبی قرار می‌گیرد، اما بررسی عمیق‌تر آثار او نشان می‌دهد که وی فراتر از یک نویسنده یا ادیب، در جایگاه یک "حکیم نظام‌مند" و "استراتژیست زبان" ایستاده است. ناصرخسرو در دورانی که زبان فارسی در مراحل گذار از یک زبان کاربردی به یک زبان علمی و فلسفی بود، نقشی کلیدی در "ساختارهای زبانی معرفت" ایفا کرد.

وی با تسلط بر علومِ عقلی و نقلی و با تکیه بر میراثِ غنیِ اندیشهٔ اسماعیلی، تلاش نمود تا زبانی پدید آورد که قادر به تبیینِ مراتبِ پیچیدهٔ هستی، از عالمِ مادی تا عالمِ قدسی، باشد. این نیازِ معرفت‌شناختی، ناصرخسرو را بر آن داشت تا از الگوهای معمول نثر آن زمان فراتر رود و "زبانِ حکمت" را پی‌ریزی کند؛ زبانی که در آن، انتخاب واژگان، ساختار جمله‌ها و آرایه‌های بلاغی، هر یک تابعی از یک ضرورت فکری و یک ضرورت تبلیغی (به‌عنوان یک داعی) هستند.

کتاب «جامع‌الحکمتین» به‌عنوان نماد بارز تلفیق «حکمت یونانی» و «علم دین اسماعیلی»، متنی است با کارکردی آشکارا تبلیغی-توجیهی که خطاب به مخاطبان فرهیخته و صاحبان نظر نوشته شده است. این فصل در پی آن است تا با واکاوی نظام‌مند متن، مؤلفه‌های سبکی سطح فکری در «جامع‌الحکمتین» را مشخص نماید و تبیین کند این مؤلفه‌ها در قالب چه الگوهایی، در خدمت ایجاد گفتمانی فلسفی، مناظره‌ای و عقل‌بنیاد قرار گرفته است؟ پژوهش حاضر با تحلیل سیر خطی و نظام فکری ناصرخسرو در کتاب «جامع الحکمتین» و با هدفِ تبیین پیوند میانِ ساختارهای زبانی و جهان‌بینیِ حکمیِ ناصرخسرو، به تحلیل جامع‌الحکمتین پرداخته است. این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل داده‌های متنی، انجام گرفته است و نشان می‌دهد که سبک ناصرخسرو صرفاً واجد ارزش‌های زیباشناختی نیست، بلکه ابزاری نظام‌مند برای صورت‌بندیِ «عقل‌گراییِ تأویلی» است.

۱. هدف و ضرورت انجام پژوهش

انجام پژوهش حاضر بر پایه چند ضرورت بنیادین علمی، ادبی و معرفت‌شناختی استوار است که از آن جهت، بررسی سبک‌شناختی آثار ناصرخسرو را از یک مطالعهٔ توصیفی-ادبی به یک ضرورتِ تحلیلِ ساختارِ اندیشه ارتقا می‌دهد:

بررسی پیشینه نشان می‌دهد تاکنون پژوهش مستقلی که به تحلیل مقایسه‌ای سبک این اثر با روش سبک‌شناسی لایه‌ای و با تمرکز بر سطح فکری پرداخته باشد، تاکنون انجام نشده است. این تحقیق می‌کوشد،

نشان دهد ناصرخسرو چگونه فرم زبانی را به خدمت محتوای ایدئولوژیک درمی‌آورد. زرین‌کوب سبک را «تعبیر صادقانه‌ای از طرز فکر و مزاج طبع» نویسنده می‌داند. (زرینکوب، ۱۳۵۶: ۱۷۵) از این‌رو، تحلیل سبک این اثر می‌تواند سبب شناخت عمیق‌تر اندیشه ناصرخسرو و استراتژی بیانی او شود.

۲. پیشینهٔ تحقیق

«ناصرخسرو و اسماعیلیان» اثر برتلس (۱۳۳۴) که به بررسی جامع زندگی، عقاید، اندیشه‌ها و فعالیت‌های ناصرخسرو و همچنین روابط او با اسماعیلیان پرداخته است. «تحقیقی در احوال ناصرخسرو قبادیانی» (علیزاده، ۱۳۶۲) که شامل مباحثی چون «نسب، جوانی، تحصیلات، سفرها، تحول فکری، بازگشت به وطن، اعلام عقاید، تبعید و معرفی افکار و عقاید ناصرخسرو می‌باشد.» (مقدمه کتاب) «تحلیل اشعار ناصرخسرو» از مهدی محقق (۱۳۶۸) که «ضمن بررسی احوال و افکار ناصرخسرو، به معرفی و تحلیل اقتباس‌های او از آیات، احادیث، امثال و اشعار دیگران پرداخته است.»

با بررسی منابع فوق، هیچ پژوهش مستقلی یافت نشد که به‌طور نظام‌مند و با روش سبک‌شناسی لایه‌ای نوین، به تحلیل سبک جامع‌الحکمتین با تأکید ویژه بر لایه فکری پرداخته باشد.

۳. بحث و بررسی

هدف از تألیف جامع الحکمتین، هماهنگ سازی حکمت نظری و حکمت عملی است. این اثر یک رساله فلسفی-کلامی با گفتمان مناظره‌ای و استدلالی است که خطاب به خواص و صاحبان‌نظر نوشته شده. تحلیل حاضر در سه محور اصلی دنبال خواهد شد: دایره واژگانی و اصطلاحات تخصصی؛ ساختارهای گفتمانی و استدلالی؛ جهان‌بینی ایدئولوژیک بازتاب‌یافته در سبک.

۳-۱. تحلیل واژگان و اصطلاحات

واژگان در سبک‌شناسی لایه‌ای، نه تنها به‌عنوان ابزار انتقال معنا، بلکه به‌مثابه کلیدهایی برای ورود به جهان‌بینی نویسنده عمل می‌کنند. در جامع‌الحکمتین، گزینش و کاربرد مکرر گروه‌های واژگانی خاص، بیانگر ماهیت گفتمانی کتاب و جایگاه فکری نویسنده است. ناصرخسرو با تلفیق آگاهانه واژگان سه حوزه فلسفه یونانی، کلام اسماعیلی و منطق مناظره، سبکی را پدید آورده که خود بازتابی از جمع حکمتین در نام کتاب است.

الف) واژگان فلسفی-کلامی

واژگان و اصطلاحات به‌کاررفته در یک متن، نخستین و مهم‌ترین روزنه‌ای هستند که به‌سوی جهان‌بینی نویسنده گشوده می‌شوند. در «جامع‌الحکمتین»، گستره و عمق واژگان فلسفی-کلامی چنان است که

مخاطب را بی‌درنگ با ماهیت اندیشه‌ورزانه و استدلالی اثر مواجه می‌سازد. ناصرخسرو با تلفیق واژگانی چون «علت فاعله، علت آلتی، علت هیولانی، علت صوری، علت غائی، ماهیت، کیفیت، جسم، نامی، اجرام فلکی، نفس ناطقه، برهان، آباء و موالید ثلاث، هیئت، خاصه، رسم، حد، رسم تام و رسم ناقص، حد تام و حد ناقص» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۸۱)، نه صرفاً به ترجمه مفاهیم، که به بازآفرینی نظام‌مند آنها در چهارچوب فکری اسماعیلی دست می‌زند. برای نخستین بار ناصرخسرو نظریه «پنج علت» را در زبان فارسی مطرح می‌کند و با تلفیق فلسفه ارسطو، از آن در دفاع و تبیین تفکر اسماعیلی بهره می‌گیرد. او در نخستین صفحات کتاب جامع‌الحکمتین، با طرحی بدیع، این نظام را گسترش می‌دهد:

«هر حادثی را پنج علت لازمست: نخست ازو علت فاعله چون درودگر که تخت کند؛ و دیگر علت آلتی چون تیشه (و) اره و جز آن؛ و سیم علت هیولانی چون چوب که تخت ازو کردند؛ و چهارم علت صوری چون صورت تخت؛ و پنجم علت غائی، که غرض و فایده بود از آن کار» (همان: ۱۳۶۳: ۷) این پنج علت ریشه در فلسفه ارسطو دارد، اما ناصرخسرو با افزودن «علت آلتی» به علل چهارگانه، عملاً نظریه «پنج علت» را بنیان می‌نهد. این نوآوری صرفاً یک افزایش عددی نیست، بلکه ریشه در جهان‌بینی او دارد. همین ساختار، در جای‌جای کتاب برای تبیین مفاهیم عمیق‌تر هستی‌شناختی به کار می‌رود؛ چنانکه در فصل سیزدهم، «جنس و نوع» را با زبانی کاملاً فلسفی و در عین حال روان برای مخاطب توضیح می‌دهد و سلسله مراتب موجودات را از «جوهر» (به‌عنوان جنس‌الاجناس) تا «مردم» (به‌عنوان نوع‌الانواع) ترسیم می‌کند.

یکی از مهم‌ترین نمودهای آشنایی ناصرخسرو با فلسفه و منطق یونانی، در فصل چهارم کتاب بازتاب یافته است. او در این فصل، طبقه‌بندی ارسطو از انواع سخن را با دقت و وضوح تمام به فارسی ترجمه و تبیین می‌کند:

«ارسطاطالیس گفت که سخن را چهار قسم است: یکی خطابت و دیگر جدلت و سیم برهانت و چهارم سوفسطیقت. اما خطابت آنست که قول بود که ایشان آورند اندر وعظ و ترغیب و ترهیب، و آن قول را حجت نبود جز اندر ظنون و مقنعات. و اما جدلت آنست که قول بود که بدان خصم را ملزم کنند به مقدمات مشهورات که خصم بدان مقر باشد، اگر چه آن مقدمات برهانی نبود. و اما برهانت آنست که قول بود مؤلف از مقدمات صادق و یقینی که به اوایل عقلی و محسوسات که ضروری باشد منتهی شود. و اما سوفسطیقت آنست که قول بود مؤلف از مقدمات شبیه به حق و لیکن باطل بود و آن را مغالطت خوانند.» (همان: ۷۵)

پس از بحث از انواع سخن، ناصرخسرو به سراغ مفاهیم بنیادین‌تری در منطق می‌رود که برای شناخت اشیا ضروری هستند. او در فصل پنجم، واژگان «هیئت»، «خاصه»، «رسم» و «حد» را شرح می‌دهد و

نشان می‌دهد که هر یک از این اصطلاحات چه کارکردی در شناخت اشیا دارند. این مفاهیم از آن جهت اهمیت دارند که در نهایت، ناصرخسرو از آنها برای تبیین چگونگی شناخت خداوند بهره می‌گیرد.

«اما هیئت عبارت است از آنچه اندر چیزی بود چنانک اندر مردم سپیدی و سیاهی و درازی و کوتاهی و جز آن. اما خاصه آن بود که مختص بود به یک چیز و اندر غیر آن نبود، چنانک خنده خاصه مردم است و شیهه خاصه اسب و نعیر خاصه خر. و اما رسم آن بود که مرکب بود از خاصه‌ها و اعراض که بدان چیز را از دیگر چیزها باز شناسند، چنانک گویند: مردم حیوانی است خندان و نویسنده و اندیشمند. و اما حد آن بود که دلالت کند بر ماهیت چیز و حقیقت او، چنانک گویند: مردم حیوانی است ناطق میرا.» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۸۱)

ب) واژگان ایدئولوژیک اسماعیلی

در کنار واژگان فلسفی-کلامی که از میراث یونانی برآمده‌اند، دسته دیگری از اصطلاحات در جامع‌الحکمتین به چشم می‌خورد که ریشه در نظام فکری اسماعیلی دارند. این واژگان که می‌توان آنها را «ایدئولوژیک» نامید، ناصرخسرو را در جایگاه یک «حجت» اسماعیلی نشان می‌دهد که می‌کوشد تا با زبانی رمزی و تأویلی، حقایق عالم را برای مخاطبان خویش تبیین کند.

واژگان مرتبط با نظام آفرینش اسماعیلی: در هستی‌شناسی اسماعیلی، خداوند به‌عنوان علت فاعلی مطلق، جهان را بی‌واسطه و مستقیم نمی‌آفریند، بلکه با «امر» خویش که همان «عقل کل» است، سلسله مراتب وجود را پدید می‌آورد. ابویعقوب سجستانی در «کشف المحجوب»، عقل را با «کلمه» یکی دانسته و امر الهی را منشأ پیدایش عقل اول معرفی می‌کند. (سجستانی، ۱۳۵۸: ۱۹) به تعبیر دیگر، «کلمة الله به معنای امر است که از طریق آن عقل اول به وجود می‌آید و امر و عقل یکی است.» (دانشنامهٔ جهان اسلام، ج۱: ۶۴۲۴)

در این نظام فکری، «عقل کل» نخستین مخلوق الهی است که واسطه فیض میان خدا و جهان محسوب می‌شود. ناصرخسرو در جای‌جای کتاب، عقل کل را منشأ همه خیرات و کمالات معرفی می‌کند. پس از عقل کل، «نفس کل» قرار دارد که نقش تدبیر و حرکت‌بخشی به عالم را بر عهده دارد. در این نظام، «قلم» و «لوح» نیز از اصطلاحات رمزی هستند که به ترتیب به عقل و نفس تفسیر می‌شوند. از دیدگاه اسماعیلی، همان‌گونه که قلم بر لوح می‌نویسد، عقل کل نیز صور علم را بر نفس کل نقش می‌بندد و نفس کل آنها را در عالم ماده جاری می‌سازد.

ناصرخسرو در فصل بیست و یکم در بخش ابداع به تأویل لوح و قلم می‌پردازد: «لوح و قلم که در قرآن آمده است، اشارت است به عقل کل و نفس کل. قلم عقل کل است که حقایق را بر لوح نفس کل

می‌نگارد. آنچه بر لوح نفس کل نگاشته می‌شود، صور موجودات است از اول تا آخر. و این لوح محفوظ است از تغییر و تبدیل، از بهر آنک علم خداست که در آن نگاشته شده است.» (همان: ۲۳۰)

ناصرخسرو در جای دیگر کتاب به تأویل عرش و کرسی می‌پردازد: عرش که در قرآن آمده است، اشارت است به عقل کل که محیط بر همه چیز است. و کرسی اشارت است به نفس کل که حامل عرش است و عرش بر آن استوار است. و قوله تعالی: «الرحمن علی العرش استوی.» (طه/ ۵) اشارت است به آنکه خدا به امر خود بر عقل کل استیلا دارد و تدبیر عالم به واسطه عقل کل می‌کند. «تأویل استوا بر عرش راست شدن فرمان خداست بر قایم قیامت کو عرش خدایست.» (همان: ۱۶۵)

این تطابق، هسته مرکزی اندیشه اسماعیلی را تشکیل می‌دهد. هر مرتبه از عالم امر، نظیری در عالم دین دارد و این دو عالم، آیینه‌های یکدیگرند. ناطق (پیامبر) نظیر عقل کل، اساس (وصی و جانشین) نظیر نفس کل، امام نظیر جد، حجت نظیر فتح، داعی نظیر خیال، وهم چنین این همه اصول که در هستی شناسی اسماعیلی از « امرکل» سرچشمه گرفته و اصول دین و فروع دین را تشکیل می‌دهند. در نظام فکری اسماعیلی، معرفت امام از اصول دین و بدون آن، طاعت خدا و رسول ممکن نیست. اطاعت از کسی که شناخته نشده، معنا ندارد. این وجوب معرفت امام، ریشه در آیه «اولی الامر» و احادیث دارد. سجستانی در «کشف المحجوب» همین مطلب را با استناد به حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه» تأکید کرده است. (سجستانی، ۱۳۵۸: ۹۲)

مفهوم «تأویل» به‌عنوان صورت باطنی: ناصرخسرو در فصل سوم کتاب، با اشاره به آیه «لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر» (شوری/۱۱)، به تناقض‌نمای ظاهری میان نفی تشبیه و اثبات صفات اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که برای رفع این تناقض، تأویل ضروری است: «پس آخر این آیت که همی گوید اوشنوا و بیناست مر اول آیت را که همی گوید چنو هیچ چیز نیست، همی نقض کند... و قول خدا متناقض نباشد. پس مر این آیت را به تأویل حاجت است.» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۳۴)

این استدلال نشان می‌دهد که تأویل در اندیشه ناصرخسرو، نه یک امر اختیاری و تفننی، بلکه ضرورتی عقلی برای رفع تناقض‌های ظاهری میان آیات قرآن است. از دیدگاه او، ظاهر قرآن بدون تأویل، نه تنها قابل فهم نیست، بلکه ممکن است به تناقض‌گویی منجر شود که خدای حکیم از آن مبراست.

ناصرخسرو در جامع الحکمتین، بارها از این واژه بهره می‌گیرد و می‌کوشد تا با تأویل آیات قرآن و نیز اقوال فلاسفه، هماهنگی میان شریعت و حقیقت را آشکار سازد. در برابر «تأویل»، واژه «باطن» قرار دارد که مقصد نهایی این سیر معرفتی است.

ناصرخسرو در شناخت بهشت و دوزخ، به تأویل باطنی مفاهیم آخروی می‌پردازد و بهشت را عبارت از علم و معرفت و دوزخ را عبارت از جهل و نادانی، میداند. این تأویل، نشان‌دهنده رویکرد باطنی او به مفاهیم دینی است. در این نگاه، بهشت و دوزخ مکان‌هایی بیرونی نیستند، بلکه حالاتی درونی‌اند که هر مؤمنی در همین دنیا می‌تواند آنها را تجربه کند. بهشت، همان معرفت و علم حقیقی است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند و دوزخ، همان جهل و نادانی است که انسان را از خدا دور می‌سازد.

ج) واژگان گفتمان مناظره‌ای

سومین خوشه واژگانیِ تأثیرگذار در «جامع‌الحکمتین»، اصطلاحات و تعابیری هستند که فضای مناظره، گفت‌وگو و استدلال منطقی را در متن حاکم می‌سازند. ناصرخسرو به‌عنوان «حجت خراسان» که رسالت دفاع عقلانی از عقاید اسماعیلی را بر دوش دارد، از زبانی بهره می‌گیرد که نه صرفاً تعلیمی، بلکه جدلی و اقناعی است. در نخستین فصل کتاب، با مجموعه‌ای از این واژگان مواجه می‌شویم: «منطقی، عقلا، پرسیدند، فلاسفه گویند، نقض کنیم، برهان، بیان منطقی، جوینده علم» و جز این‌ها که هر یک به نوبه خود، گفتمانی دیالوگی و استدلالی را پدید می‌آورند که این واژگان را می‌توان در پنج مؤلفه اصلی دسته‌بندی و تحلیل کرد:

واژگان پرسش و پاسخ: نخستین نشانه گفتمان مناظره‌ای، واژگانی هستند که فضای پرسش و پاسخ را در متن جاری می‌سازند. کتاب «جامع‌الحکمتین» اساساً در پاسخ به درخواست و پرسش دیگری تألیف شده است: «از من پرسیدند و مرا گفت که این قصیده را شرح دهم.» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۱۷) این آغازِ پرسش‌محور، مخاطب را با متنی روبه‌رو می‌کند که زنده و پویاست و در بستری از تعامل فکری شکل گرفته است. همچنین ناصرخسرو در جای‌جای کتاب از ساختار «اگر گویند... گوییم» (همان: ۱۰) بهره می‌گیرد که گفت‌وگویی فرضی با مخالف یا پرسش‌گری ناآشنا را در متن بازتاب می‌دهد.

واژگان نقل قول: حضور دیگری در متن: دومین مؤلفه، واژگانی هستند که از طریق نقل قول، آرای مخالفان و دیگراندیشان را به متن واردمی‌کنند. ناصرخسرو برای نقد و بررسی نظام‌مندِ دیدگاه‌های گوناگون، نخست نظر آنان را با صداقت و امانت نقل می‌کند: «فلاسفه گویند که این اجرام فلکی و ستارگان، فرشتگانند»، «ثابت بن قره الحرانی گفته است» (همان: ۱۳۶) «متکلمان مرین شش صفت ذات خدای را گویند» (همان: ۵۴) این چندصدایی و حضور «دیگری» در متن، نه‌تنها فضای مناظره را تقویت می‌کند، بلکه به مخاطب اطمینان می‌دهد که با نویسنده‌ای منصف و آگاه از آرای رقیب روبه‌روست.

از دیدگاه اسماعیلی، شناخت حقیقت بدون آگاهی از آرای مخالفان ممکن نیست. حجت خراسان برای آن که بتواند حقانیت مذهب خود را اثبات کند، ناچار است نخست دیدگاه‌های رقیب را به درستی

بشناسد و سپس با استدلال عقلی آنها را نقد کند. این روشی است که امامان شیعه در مناظرات خود با مخالفان به کار می‌گرفتند. در فصل یازده، ناصرخسرو آرای مخالفان را پیرامون فرشته، پری و دیو نقل کرده و سپس به نقد آنها می‌پردازد:

فلاسفه گویند اجرام فلکی و ستارگان، فرشتگانند و آنها زندگان و سخنگویانند. ثابت بن قره گفته که افلاک و انجم را نفسی است شریف و ایشان زندگان و سخنگویانند. بعضی از منجمان گویند که کوکب‌ها بر مردم تأثیر کنند و سعد و نحس از ایشان باشد. (ناصرخسرو، ۱۳۷:۱۳۶۳) «اما این قول را نقض کنیم. اگر ستارگان بر مردم تأثیر کنند، پس ایشان در خیر و شر با خدا شریک باشند و این شرک است. و دیگر آنکه تأثیر ستارگان را انکار نتوانند کرد، اما این تأثیر به اذن خداست نه به استقلال. و نیز ستارگان را علم به تأثیر خود نیست، پس تأثیر آنها به قوه‌ای است که خدا در ایشان نهاده.» (همان: ۱۳۸-۱۴۱) این شیوه نقل قول از مخالفان و سپس نقد آنها با عبارت «نقض کنیم»، نشان‌دهنده روش جدلی ناصرخسرو است. او با استفاده از اصطلاحات مناظره‌ای، فضای گفت‌وگو را در متن زنده نگه می‌دارد.

واژگان نقد و رد؛ ماهیت جدلی متن: سومین و شاید مهم‌ترین مؤلفه، واژگانی هستند که به نقد، رد و ابطال آرای مخالفان اختصاص دارند. ناصرخسرو پس از نقل نظر دیگران، با اصطلاح کانونی «نقض»، «رد» و «باطل» به نقد نظام‌مند آنها می‌پردازد: «اما این قول را نقض کنیم... یا نقض کردند.» (همان: ۳۴) جالب آنکه او در نقد خویش، گاه بخشی از برهان مخالفان را می‌پذیرد و بر همان اساس، نقد خود را بر بخش دیگر استوار می‌کند: «ایشان تأثیر ستارگان را انکار نتوانند کرد.» (همان: ۳۵)

این روش نقد که مبتنی بر پذیرش مقدمات مشترک با مخالف است، دقیقاً همان «جدلی» است که ناصرخسرو در فصل چهارم کتاب از ارسطو نقل کرد: جدلت آنست که قول بود که بدان خصم را ملزم کنند به مقدمات مشهورات که خصم بدان مقر باشد. در اندیشه اسماعیلی، جدل روشی است برای الزام مخالفان با استفاده از همان اصولی که خود بدان باور دارند؛ یا مفاهیم نفی دیگر هم مانند «محال، کفر...» پر بسامد در این کتاب استفاده می‌شوند:

«و بدین قول که ایشان گفتند سه محال لازم آید: یکی آنک واجب اید که آن خانه شریف که از سنگ و چوب فراز آوردهٔ مردمست، روی خدای باشد؛ به قول ایشان، و این محال عظیم است، بل کفرست؛ و دیگر آنک واجب آید اگر کسی پشت سوی خانه کعبه به نماز ایستد روی او سوی قبله باشد و این نیز محالست.» (همان: ۴۰)

واژگان استدلال؛ تأکید بر روش عقلی: چهارمین مؤلفه، واژگانی هستند که بر روش عقلی و برهانی کتاب تأکید می‌ورزند. ناصرخسرو با به‌کارگیری تعابیری چون «بیان منطقی» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۳)،

«به رسم برهان»(همان: ۹) و «برهان»(همان: ۱۴)، مخاطب را با ماهیت استدلالی اثر آشنا می‌سازد. این تأکید بر «برهان» که در فلسفه و منطق، بالاترین مرتبه استدلال به شمار می‌رود، نشان می‌دهد که ناصرخسرو در پی اقناع عقلی مخاطبان خویش است، نه صرفاً اقناع عاطفی یا خطابی.

«این کتاب بر گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی بود، نام نهادم این کتاب را جامع الحکمتین، سخن گفتم اندر و با حکماء دینی با آیات کتاب خدای تعالی و اخبار رسول او؛ با حکماء فلسفی و فضلاء منطقی ببرهانهاء عقلی.» (همان: ۱۸)

واژگان مخاطب‌شناسی؛ تمایز خواص از عوام: پنجمین مؤلفه، واژگانی هستند که مخاطب مفروض کتاب را معرفی می‌کنند. ناصرخسرو مخاطب خود را «حکما» و «رسانیدن علم به جوینده آن» (همان:۸) می‌خواند. این تعابیر به روشنی نشان می‌دهد که «جامع‌الحکمتین» برای خاص و صاحبان نظر نوشته شده است، نه برای عموم مردم. سطح دشواری و پیچیدگی متن، سطح واژگان تخصصی، و شیوه استدلال کتاب، همه با این مخاطبِ خاص هماهنگی دارد.

۲-۳. قصیدهٔ ابوالهیثم جرجانی: متن، جایگاه و تحلیل

این قصیده از کهن‌ترین قصاید حکمی فارسی به شمار می‌آید (سلمان زاده، ۱۳۹۵: ۳۳)، در بردارندهٔ «۸۲ بیت و مشتمل بر ۹۱ پرسش فلسفی، منطقی، طبیعی، نحوی، دینی و تأویلی است.» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۳۱۴) وجود این تعداد پرسش در یک قصیده، نشان‌دهنده روحیه جست‌وجوگر و حقیقت‌طلب سراینده آن است، روحیه‌ای که بعدها در ناصرخسرو نیز به کمال می‌رسد. متن قصیده چنین است: «قال الشیخ ابوالهیثم احمد بن الحسن الجرجانی:

یکیست صورت هرنوع‌ونیست‌زینت‌گذار / چراکه هیئت هر صورتی بود بسیار؟
زبهرچیست که‌جوهر یکی ونه‌عرض‌است / نه ده شد و نه بهشتش ببود نیز قرار؟
چرا که آبا هفت و دوازده است بنام / و امهات ، بگفتار و اتفاق ، چهار؟
چراکه بخش موالید ازسه برنگذشت؟ / چه چیزکآن یک مایه ست وبیشمار نگار؟
چرا چو تن ز غذا پر شود نگنجد نیز / الم رسدش گر افزون کنی تو از مقدار؟
و گوهری دگر اینجا که پر نگردد هیچ / نه از نبی و نه از بینش و نه از اشعار
چه چیز آن و چه چیز این وازپی‌چه‌چنین / چه چیزآن که بدین هردوچیز بودسالار؟
نشان آنکه بغایب بود ز شاهد چیز / دلیل گیرد و دارد بعاقبت دیدار
و هفت نور بتابد چنانک هر یک را / ازو پذیرد با اندازه لطافت نار...»

جرجانی (قرن چهارم هجری) از شخصیت‌های تأثیرگذار در فلسفه یونانی و علم دین اسماعیلی است به گفتهٔ ناصرخسرو، وی از «متعلقان و محبان فرزندان رسول اکرم بوده است.» (همان: ۲۱۷) ناصرخسرو در جای دیگر این کتاب او را چنین معرفی می‌کند: «و نیز جایی دیده ایم از قول این مرد- اعنی ابوالهیثم الجرجانی- سخنانی بر بعض از این معانی، و این حقایق را که یاد کنیم نسبت بخازن علم حقیقی است ، و آنچه گوییم اندر هدایت اهل استهدا بفرمان و دستور او گوییم.»(همان:۶۸) همین قصیده نشان می‌دهد که وی از دانش گسترده‌ای در فلسفه، کلام، نجوم و علوم اسلامی برخوردار بوده است. (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۶۸) ابوالهیثم این پرسش‌ها را مطرح کرده، اما پیش از پاسخ‌گویی به آنها درگذشته است.(همان: ۳۰۷) شاگردش محمد بن سرخ نیشابوری و سپس ناصرخسرو هر یک به شرح آن پرداخته‌اند. این تداوم در پرسش و پاسخ، نشان‌دهنده استمرار سنت عقلی در اسماعیلیه است؛ سنتی که در آن، هر نسل پرسش‌های نسل پیشین را پاسخ می‌گوید و خود پرسش‌های تازه‌ای برای نسل بعد بر جای می‌گذارد. قصیده در برگیرندهٔ هشتاد و دو بیت و ۹۱ پرسش فلسفی، منطقی، طبیعی، نحوی، دینی و تأویلی است که دامنه‌ای وسیع از علوم و معارف را در بر می‌گیرد:

پرسش‌های فلسفی و منطقی: درباره وجود، ماهیت، علت و معلول، جنس و نوع؛

پرسش‌های طبیعی: درباره اجرام فلکی، عناصر اربعه، موالید ثلاث؛

پرسش‌های دینی و تأویلی: درباره فرشته، نفس، معاد، تأویل آیات؛

پرسش‌های نحوی و زبانی: درباره چیستی کلمه و معنا؛

حضور این قصیده در ابتدای کتاب و سپس شرح تفصیلی آن در فصل‌های بعدی (فصل ۳ تا ۳۴)، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های گفتمان مناظره‌ای در «جامع‌الحکمتین» است. این ساختار چندلایه، از جنبه‌های زیر قابل تحلیل است:

چندصدایی در متن

«جامع‌الحکمتین» نمونه‌ای از چندصدایی در سنت اسلامی است: صدای ابوالهیثم (پرسشگر)، صدای محمد بن سرخ (شارح پیشین) و صدای ناصرخسرو (شارح نهایی) در این متن به گفتگو نشسته‌اند. این حضور «دیگری» در متن، آن را از تک‌گویی فلسفی به دیالوگی زنده و پویا بدل کرده است. این ویژگی ساختاری را می‌توان با مفهوم «چندصدایی» در نظریه میخائیل باختین تحلیل کرد. باختین در کتاب «مسائل بوطیقای داستایفسکی»، چندصدایی را«کثرت صداها و شعورهای مستقل و غیرقابل‌ادغام» تعریف می‌کند که در آن هیچ صدایی بر دیگری برتری ندارد و همگی در یک گفتمان واحد گرد آمده‌اند.(باختین، ۱۳۹۷: ۶) این مفهوم دقیقاً با ساختار «جامع‌الحکمتین» قابل تطبیق

است؛ زیرا ناصرخسرو به جای تک‌گویی، به پرسش‌های ابوالهیثم و شرح محمد بن سرخ پاسخ می‌گوید و بدین ترتیب، متنی دیالوگی پدید می‌آورد.

از منظر اسماعیلی، این چندصدایی نه یک تکنیک ادبی، که بازتابی از ساختار سلسله‌مراتبی معرفت در این مذهب است. هر حجتی، پاسخ‌های حجت پیشین راتکمیل می‌کند و خود، پرسش‌های تازه‌ای را برای آیندگان بر جای می‌گذارد. این سلسله، در نهایت به امام می‌رسد که سرچشمه همه معارف است.

تداوم سنت عقلی در اسماعیلیه

ناصرخسرو با پیوند زدن اندیشه خودبه ابوالهیثم، خود را در زنجیره‌ای از حکما و اندیشمندان اسماعیلی قرار می‌دهد. (تقی زاده، ۱۳۷۹: ۱۹۹) این کار، هم به اندیشه او اعتبار می‌بخشد و هم تداوم سنت عقلی در این مذهب رانشان می‌دهد. به تعبیر هانری کربن، جامع‌الحکمتین نمایانگر تلاش مادام‌العمر ناصرخسرو برای تبدیل نثر فلسفی فارسی به ابزاری دقیق و باریک‌بین برای بیان اندیشه است.(همان: ۲۰۰) این تداوم‌سنت عقلی، یکی از ویژگی‌های برجسته اسماعیلیه است. در این مذهب، عقل و دین نه در تضاد با یکدیگر، که در تعامل و توازن کامل هستند. هر نسل از اندیشمندان اسماعیلی، میراث نسل پیشین را می‌گیرند و با افزودن بر آن، به نسل بعد می‌سپارند. ناصرخسرو نیز با شرح قصیده ابوالهیثم، خود را در این زنجیره پر ارج قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که حجت خراسان، وارث و ادامه‌دهنده راه حکیمان پیشین است.

د) تحلیل ساختارهای گفتمانی

ساختارهای گفتمانی، بر خلاف واژگان منفرد، به الگوهای تکرارشونده‌ای گفته می‌شوند که کلام را سازمان می‌دهند و نوع رابطه نویسنده با مخاطب راتعیین می‌کنند. در این بخش، مهم‌ترین ساختارهای گفتمانی حاکم بر جامع‌الحکمتین شامل گفتمان مناظره و جدل و الگوهای استدلال (قیاس، تمثیل، استشهاد) تحلیل می‌شود. ساختار کلی جامع‌الحکمتین بر پایهٔ پرسش و پاسخ بنا شده است و این ویژگی، آن را به متنی با گفتمانی مناظره‌ای و جدلی تبدیل کرده است. ناصرخسرو در جایگاه حجت خراسان و مدافع عقاید اسماعیلی، از زبانی بهره می‌گیرد که نه صرفاً تعلیمی، بلکه اقناعی و دفاعی است. این گفتمان مناظره‌ای را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد:

ساختار پرسش و پاسخ به مثابه بنیان کتاب: کتاب اساساً در پاسخ به پرسش‌های ابوالهیثم جرجانی تألیف شده است. ناصرخسرو در فصل اول به روشنی توضیح می‌دهد که چگونه امیر بدخشان (علی بن اسد) این قصیده را برای او فرستاد و از او خواست تا آن را شرح دهد: «قصیده‌ای را که گفته بود خواجه ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی نزدیک من فرستاد و از من درخواست... تا سؤالاتی که اندر

آن قصیده است، بنام او حل کرده شود.»(همان: ۱۷) این آغاز پرسش‌محور، مخاطب را با متنی رو به رو می‌کند که زنده و پویاست و در بستری از تعامل فکری شکل گرفته است.

نقل قول از مخالفان و حضور دیگری در متن: ناصرخسرو برای نقد و بررسی نظام‌مند دیدگاه‌های گوناگون، نخست نظر آنان را با صداقت و امانت نقل می‌کند. او در بخش یازدهم کتاب (اندر فرشته و پری و دیو) به ترتیب آرای فلاسفه، ثابت بن قره الحرانی و منجمان را نقل کرده و سپس به نقد آنها می‌پردازد: «فلاسفه گویند که این اجرام فلکی و ستارگان، فرشتگانند» (همان: ۱۳۶)،

نقد مبتنی بر برهان: ناصرخسرو نقد خود را نه بر پایه تعصب، که بر اساس برهان و استدلال منطقی استوار می‌کند. او پس از نقل نظر مخالفان، با اصطلاح کانونی «نقض» به نقد نظام‌مند آنها می‌پردازد: «اما این قول را نقض کنیم.»(همان: ۱۳۶) این تعریف از جدل، دقیقاً با سبک مناظره‌ای «جامع‌الحکمتین» هماهنگ است. ناصرخسرو در جای‌جای کتاب، خصم را با مقدمات مشهور (آنچه خود بدان معتقد است) الزام می‌کند در اندیشه اسماعیلی، جدل روشی است برای الزام مخالفان با استفاده از همان اصولی که خود بدان باور دارند؛ اما هدف نهایی، رسیدن به برهان و یقین است، نه مجادله‌ای بی‌حاصل.

الگوهای استدلال (قیاس، تمثیل، استشهاد)

ناصرخسرو در «جامع‌الحکمتین» از الگوهای متنوع استدلال بهره می‌گیرد که هر یک متناسب با موضوع و مخاطب به کار رفته است:

قیاس منطقی: ناصرخسرو بارها از ساختار قیاس برای اثبات مدعاهای خود استفاده می‌کند. برجسته‌ترین نمونه، نقل قول از ثابت بن قره الحرانی در باب زنده و سخنگو بودن افلاک و کواکب است. او قیاسی منظم با دو مقدمه و یک نتیجه بدین شرح می‌آورد: «مردم را حیات و سخن بر آنست که جسد او شریف‌تر جسدیست و اندر شریف‌تر جسدی کآن جسد مردم است شریف‌تر نفسی فرود آمدست، و آن نفس زنده و سخن گویست. و این مقدمه صادقانه است. آنگاه گفته است و«افلاک و انجم را اجساد ایشان بغایت شرف و لطافتست، و بنهایت پاکیزگی است.» و این مقدمه‌ئی دیگر است صادقه. نتیجه این دو مقدمه آن آید که مر افلاک و انجم را نفسی باشد بغایت شرف... و ایشان زندگان و سخنگویانند.» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۱۳۷)

این ساختار قیاسی دقیقاً مطابق با منطق ارسطویی است که ناصرخسرو در آثار خود به کار گرفته است. برهان بالاترین مرتبه سخن است که مبتنی بر مقدمات صادق و یقینی است.

استشهاد به قرآن و حدیث: ناصرخسرو برای تأیید دیدگاه‌های خود در کتاب جامع الحکمتین به آیات زیادی از قرآن و احادیث نبوی اشاره می‌کند که طوری نمونه در یک روی صفحه(۶۳) همین

کتاب پنج آیت قرآن بکار رفته است که ذکر همه از ظرفیت این رساله به بالاست و برای صدق گفتار و نمونه به چند آیه و احادیث از سراسر کتاب بسنده می‌کنم. و ایشان در شروع دیباچه با سپاس خدا و درود به بهترین عالم حضرت محمد با قرائت سوره الحمدالله رب العالمین آغاز می‌کند.

۱. «قوله (و الذین اتخذوا من دونه اولیا ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی)» (زمر /۳)

۲. «قوله (و ما یعلم تأویله الا الله)» (آل عمران / ۷)

۳. «قوله لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر» (شوری/۱۱)

۴. «قوله انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم» (اعراف / ۲۷)

۵. «قل هو الله احد» (اخلاص / ۱)

این شیوه که از آیات قرآن به فراوانی استفاده می‌کند، به کلام او اعتبار دینی می‌بخشد و پیوند میان فلسفه و دین را نشان می‌دهد. در دیباچهٔ کتاب، او با استناد به آیات متعدد قرآن، سپاس و ستایش الهی را تبیین می‌کند: «قوله والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیاً و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده لعلکم تشکرون» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۳) همچنین از حدیث نبوی «تفکروا فی الخلق و لا تفکروا فی الخالق» برای تأکید بر جواز اندیشه در آفرینش بهره می‌گیرد. (همان: ۱۲) این استشهادها نشان می‌دهد که ناصرخسرو در پی هماهنگ‌سازی عقل و نقل است.

در نظام فکری اسماعیلی، قرآن نه‌تنها منبع هدایت دینی، که سرچشمه همه معارف عقلی نیز هست. از این رو، ناصرخسرو با استشهاد به آیات قرآن، نشان می‌دهد که استدلال‌های عقلی او با کتاب الهی هماهنگ است و این هماهنگی، خود دلیلی بر حقانیت مذهب اسماعیلی است. تأکید او بر آیه «و ما یعلم تأویله الا الله» نیز نشان می‌دهد که تأویل قرآن، راهی است که به باطن و حقیقت آن راه می‌برد و این راه، جز با هدایت امامان هر روزگار ممکن نیست.

نتیجه گیری

تحلیل سبک‌شناختی جامع‌الحکمتین نشان داد که این کتاب دارای سبک فلسفی-مناظره‌ای با ویژگی‌های زیر است:

ناصرخسرو از اصطلاحات فنی فلسفه یونانی و منطق ارسطویی چون «علت فاعله»، «هیولی»، «قیاس برهانی»، «حد و رسم»، «جنس و نوع»، «خاصه»، «هیئت»، «خطابت»، «جدلت»، «برهانت» و «سوفسطیقت» بهره گرفته است. در کنار اینها، واژگان ایدئولوژیک اسماعیلی چون «عقل کل»، «نفس کل»، «ابداع»، «هفت نور»، «تأویل»، «ناطق»، «اساس»، «امام»، «حجت»، «جد»، «فتح»، «خیال» نیز به کار رفته‌اند. ساختارهای مناظره‌ای-جدلی بر کتاب حاکم است. استفاده از ساختار «اگر

گویند... گوییم»، «نقض کنیم»، نقل قول گسترده از مخالفان (فلاسفه، متکلمان کرامی و اعتزالی، منجمان)، و بهره‌گیری از قیاس‌های منطقی و برهان‌های عقلی، همگی بیانگر رویکرد اقناعی-دفاعی کتاب است. همچنین، حضور قصیده پرسش‌محور ابوالهیثم جرجانی در ابتدای کتاب و شرح گام‌به‌گام آن، ساختاری چندصدایی و دیالوگی به کتاب بخشیده است. جهان‌بینی «جامع‌الحکمتین» مبتنی بر تلفیق فلسفه یونانی و کلام اسماعیلی است. نظریه «پنج علت»، تطابق عالم علوی و سفلی، نظریه «عالم صغیر و کبیر» (انسان به‌عنوان جهان کوچک)، تأویل مفاهیم قرآنی (لوح و قلم، عرش و کرسی، ملائکه و روح) به مراتب وجودی، و اثبات هماهنگی میان عقل و دین، از مهم‌ترین مؤلفه‌های جهان‌بینی این کتاب هستند. سبک عقل‌بنیاد و قطعیت‌گرای ناصرخسرو، که ریشه در خوش‌بینی معرفتی او دارد، در سراسر کتاب مشهود است.

MOU
دانشگاه مجازی المصطفی صلی الله علیه و آله

فهرست منابع

قرآن کریم.

تقی‌زاده، حسن (۱۳۷۹)، زندگی و آثار ناصرخسرو، تهران: اساطیر.

خوارزمی ،حمیدرضا (۱۳۹۱)، «ریشهٔ افکار فلسفی ناصرخسرو در اندیشه‌های فلوطین»، نشریهٔ ادب و زبان، شمارهٔ ۳۸.

دائره المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۷۸)، زیر نظر محمدکاظم موسوی بروجردی.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۶)، آشنایی با نقد ادبی، تهران: سخن.

سجستانی، ابویعقوب (۱۳۵۸)، کشف المحجوب، تهران: طهوری.

سلمان زاده، محمدعلی (۱۳۹۵)، «بررسی سخن و جایگاه آن در قصاید ناصرخسرو قبادیانی»، گردهمایی انجمن ترویج زبان فارسی ایران، دورهٔ ۱۱.

محقق، مهدی (۱۳۶۸)، دیوان ناصرخسرو، تهران: دانشگاه تهران.

مروج، پرویز (۱۳۹۴)، «کلام فلسفی تأویلی ناصرخسرو»، همایش حکیم ناصرخسرو قبادیانی، شمارهٔ ۲.

ناصرخسرو، ابومعین قبادیانی (۱۳۶۳)، جامع الحکمتین، تصحیح محمدمعین و هانری کربن، تهران: طهوری.

دانشگاه مجازی المصطفی